

# نخستین تلاش

پیمایش انفرادی / زمستانی خط‌الرأس «دوبرار»

به روش آلی

۵ لغایت ۱۴ بهمن ۱۴۰۱

نویسنده: کوهنورد آزاد امیر بهرامی



پایگاه  
خبری  
GOLVANI.IR



در شرایطی این گزارش را می‌نویسم که هنوز بهبودی نسبی حاصل نشده و به دلیل شکستگی ران (فمورشافت) و مشکلات ناشی از آن قادر به حرکت نیستم، اما صلاح بر این است تا هر چه زودتر تهیه و منتشر گردد.

حدود ۲۸ سال سابقه پیوسته کوهنوردی دارم. ۱۷ سال پیش علی‌رغم گذراندن غیرمتناوب دوره‌های مختلف آموزشی از قبیل دوره‌های عمومی امداد و کمک‌های اولیه، دوره‌های یخ و برف، پیشرفته آبشار یخی و نهایتاً مربیگری درجه ۳ سنگنوردی، به دلایل شخصی تصمیم گرفتم تا دور آموزش‌های کلاسیک وابسته به ارکان رسمی کوهنوردی کشور را خط بکشم و قبولی در آزمون ورودی مربیگری درجه ۳ یخ و برف را هم به

فراموشی بسیارم تا در کنار خودآموزی، فقط کوهنوردی کنم؛ کوهنوردی ناب، خارج و آزاد از سیستم حاکم موجود.

با توجه به شرایط زندگی و شغلی قادر به فعالیت و همراهی با دوستان نبودم لذا کاملاً به سوی کوهنوردی انفرادی هدایت شدم.

این سبک از کوهنوردی در پوست و گوشت و خون و استخوانم نهادینه شد و هر لحظه حضور انفرادی در دل کوهستان برایم لذت بخش و روحیه بخش زندگی شهری بود.

برنامه‌ها با توجه به شرایط شغلی و زندگی، هدفمند و پیوسته دنبال و اجرا می‌شد و طی این سال‌ها تجربیاتی ناب بر تجارب خوب قبلی اضافه می‌شد.

## **پیمایش خط‌الراس دوبرار**

این برنامه قرار بود زمستان ۱۴۰۰ اجرا شود که با توجه به اختلالاتی که شرایط جوی در اجرای برنامه‌های تمرینی ایجاد نمود، برنامه جایگزین اجرا گردید. با حفظ آمادگی جسمانی و برنامه‌های متناوب و هدفمند، نهایتاً با شروع زمستان نوبت به اجرای برنامه‌های تمرینی شد.

«توچال» همیشه و در همه حال برای ما کوهنوردان تهرانی قله تمرین است و اول زمستان را با توچال آغاز کردم تا عیار آمادگی عمومی را بسنجم.

با صعود انفرادی قله «ساکا» از طریق گرده معدن کار پیش رفت که با وجود برف قابل توجه بکر روی گرده و شرایط جوی پیش آمده، محک و تمرین بسیار خوبی بود.

حالا نوبت به صعود انفرادی قله «کافره» از طریق گرده غربی شیورکش، یعنی پیمایش خطالرس غربی «کاسونک» به «کافره» بود که به دلیل شرایط جوی، برنامه پس از پیمایش خطالراس غربی در قله «کاسونک» خاتمه یافت تا این برنامه در حد یک برنامه تمرینی عالی باقی بماند و شاخص تر از برنامه اصلی نباشد!

با نزدیک شدن به بهمن ماه، بارش‌های نسبتا خوبی هم در منطقه دوبار انجام شد تا بتوان با وجود برف به واقع واژه زمستانی را برای شرایط خطالراس اطلاق کرد.

آخرین برنامه تمرینی، پیمایش انفرادی خطالراس شرقی «تیزکوه» در منطقه «پلور» بود تا علاوه بر کار در شرایطی نسبتا مشابه، شرایط حاکم بر منطقه و جاده را هم پیش از برنامه ارزیابی کرده باشم و بدین ترتیب

شمارش معکوس اجرای برنامه ۱۰ روزه که می‌شد تدارکات را تا ۱۴ روز مدیریت کرد، آغاز شد:

## روز اول؛ چهارشنبه ۵ بهمن ۱۴۰۱:

با ماشین خودم راهی «پل مرغ» شدم و پس از توقف مدتی در آرامش به نوشیدن چای و موسیقی مشغول بودم. با روشن شدن هوا آغاز به حرکت کردم.

مسیر منتهی به یال اصلی منتهی به خطالراس تقریباً عاری از برف بود، خیلی زود به یال رسیدم و برای جدی‌تر شدن کار، سعی کردم کمی متمایل به چپ و با کمی درگیری سنگ و برف بیشتر خود را به خطالراس برسانم.

پس از صعود «بزم چال»، اولین قله خطالراس، راهی پیمایش خطالراس شدم. حالا دو قلاده سگ هم همراهم شده بودند و هرکار می‌کردم از همراهی من صرف‌نظر نمی‌کردند. قرار بر این بود در صورت شرایط مساعد تا قله «چنگیزچال» پیشروی کنم.

این خطالراس به دلیل موقعیت جغرافیایی معمولاً کم اتفاق می‌افتد که در طول زمستان چند روز متوالی هوای آرام و صاف داشته باشد، و طبق

پیش بینی خودم، ناپایداری‌ها از همان ابتدا حاکم شد، اما شرایط به گونه‌ای بود که با فرصت‌های دید مناسبی که ایجاد می‌شد توانستم برای روز اول با کوله ۲۶ کیلویی پیشروی مناسبی تا زیر اولین قله از قله «چنگیزچال» داشته باشم؛ شرایط به نحوی است که ادامه کار به صلاح نیست و تا پس از اولین قله هم جای چادری نیست، تصمیم می‌گیرم در موقعیت مناسب چادر موجود شبمانی اول را اجرا نمایم.

پس از استقرار چادر و مرتب کردن لباس‌ها به داخل چادر رفتم و با خوردن نیم لیتر غذای آبکی (نودل) جان دوباره‌ای یافتم.

مایعات به اندازه کافی نوشیدم و ظرف آب نیم لیتری آب جوش برای قراردادن داخل کیسه خواب به جهت گرم کردن انگشتان پاها آماده کردم که پس از دست دادن گرمایش، نیمه شب با قرص جوشان مخلوط کردم و نوشیدم.

پس از قضای حاجت کیسه خواب را پهن کردم، کفش‌ها را درآوردم و از ورود برف و برفک محافظت کردم. با پوشیدن جوراب خشک و قراردادن جوراب‌های مرطوب در آستین‌های گورتکس پس از پوشیدن جوراب پر، پوش‌ها را داخل کیسه خواب گذاشته تا برای روز بعد گرم و خشک باشد.

خیلی زود با امید به شرایط مساعد روز بعد به خواب رفتم و این روالی بود که هر شب داخل چادر تکرار می شد.

## روز دوم؛ پنجشنبه ۶ بهمن ۱۴۰۱:

با توجه به مشکلات خاص برنامه‌های انفرادی، همیشه جمع‌آوری چادر و حرکت در روشنایی روز است و با توجه به شرایط باد و برودت ممکن است تا طلوع کامل خورشید هم طول بکشد.

حدود ۵:۳۰ بیدار شدم و پس از پوشیدن پوش کفش‌ها اقدام به جمع‌آوری کیسه خواب کردم تا با ریزش برفک‌ها خیس نشود. پس از قراردادن کیسه خواب و جوراب‌های پر داخل کوله، نوبت پوشیدن کفش‌هاست.

برای مصرف صبحانه و پرکردن ظرف آب و فلاسک، برف آب می‌کنم و به محض خوردن صبحانه و بستن کوله برای جمع‌آوری چادر از کمپ خارج می‌شوم.

پس از تمیز و مرتب کردن و جمع‌آوری چادر، حدود ساعت ۸ آماده حرکت هستم و این روالی است که هر روزه انجام می‌شود.

کار را با هوای آفتابی و کمی باد شروع می‌کنم. دو قلاده سگ همراه همچنان مصرانه خواهان همراهی من هستند.

در ادامه خیلی زود ناپایداری غالب می‌شود و با رفت و آمد ابرها و ضعیف و قوی شدن مه، از فرصت‌های مناسب دید، استفاده کردم و مطابق با برنامه از «چنگیزچال»ها عبور کردم و در محل مناسبی که دیگر به دلیل محدودیت دید امکان پیشروی نبود اقدام به برقراری کمپ می‌کنم. و روتین هرشب تکرار می‌شود.

### روز سوم؛ جمعه ۷ بهمن ۱۴۰۱:

دیشب خیلی سرد بود. شرایط مه/یخ شدید و کمی باد برقرار بوده و کلنگ‌ها و باتوم‌های مهارکننده چادر حسابی برفکی شده‌اند و با سختی تمیزشان می‌کنم و پس از انجام روتین‌های صبحگاهی در حالی که باد نسبتاً شدیدی در حال وزش است آماده حرکت می‌شوم.

امروز هم شرایط ناپایدار حاکم است اما با استفاده از موقعیت‌های دید مناسب، با پیشروی مناسب مطابق با برنامه پیش از اولین تیغه‌های «انگمار»ها اقدام به برپایی چادر می‌کنم.

لازم به ذکر است طی پیمایش در این ۳ روز کلیه قله‌های اصلی و فرعی مسیر بدون تراورس صعود شد. شب در تماس با منزل اعلام کردم که



قصد پیمایش تا انگمارها را دارم و مرحله اول پیمایش انجام شده و بازگشتی در کار نیست.

## روز چهارم؛ شنبه ۸ بهمن ۱۴۰۱:

امروز روز گذر از کراکس اول است. (به سخت‌ترین قسمت یک مسیر سنگنوردی کراکس گویند.)

برخلاف روزهای گذشته هوا آفتابی اما باد قابل توجه دارد. حدود ۸ آماده حرکت می‌شوم و خیلی زود به ابتدای تیغه‌ها می‌رسم.

بخش اول تیغه‌ها از سمت راست قابل تراورس است اما آنجا نرفته بودم برای تراورس. درحالی‌که قدرت وزش باد قابل توجه است بر روی راس تیغه قرار می‌گیرم.

عبور از آن دقت و تکنیک‌های خاص خود را می‌طلبد که با توجه به شرایط کفش و وزن کوله، لازم است تکنیک‌های استراحت نیز در میانه‌های کار به کرات استفاده شود. این تکنیک‌های استراحت علاوه بر ایجاد آرامش، فرصتی نیز برای عکاسی فراهم می‌کند.

بخش دوم تیغه که کمی مشکل‌تر است نیز از رو عبور می‌شود و پس از عبور از این دوبخش، زیر قله «انگمار ۱» در پناه سنگی که مثل دیوار

محافظ است می‌نشینم، نیم لیتر برف آب کرده و پس از استراحت برای صعود «انگمار ۱» آماده می‌شوم. جالب است از این نقطه بر روستای «لاسم» اشراف دارم اما گوشی آنتن نمی‌دهد!

باد شدیدتر شده که «انگمار ۱» را صعود کرده و راهی «انگمار ۲» می‌شوم. «انگمار ۲» وزش باد متوقف می‌شود و شرایط برای فرود ۲۰ متری مناسب است.

این کراکس مسیر توسط تیم‌ها در تابستان تراورس می‌شود اما اکنون به دلیل بهمن قابل تراورس نیست. ۳۵ متر طناب ۷ میل، ۳ اسلینگ بلند و چند کارابین همراه دارم اما لزومی به فرود با طناب احساس نمی‌کنم و این بخش پرچالش را با دقت و صرف وقت مناسب به صورت دست به سنگ پایین می‌روم. دیگر سگ‌ها قادر به همراهی‌ام نیستند و کم کم از افق نگاهم دور می‌شوند.

وارد تیغه‌های حدفاصل «انگمار ۲» تا «دوبرار غربی» می‌شوم. در تابستان این تیغه‌ها به راحتی توسط تیم‌ها تراورس می‌شود اما الان تابستان نیست و این بخش هم در زمستان کراکس سوم برنامه است.

تیغه‌ها در برخی نقاط نقاب‌هایی دارد که علی‌رغم کوچکی چالش برانگیزند و باید با دقت از آن عبور کرد، ضمن اینکه از سمت دامنه‌های شمالی به

دلیل شیب سنگی صاف و لایه برف نه چندان مستحکم، گرهگاه به صورت بهمن تخته‌ای از زیر پا خالی می‌شود، لذا در عبور و انتخاب موقعیت پاها و استقرار آن باید دقت بسیار نمود.

این چالش‌ها ابتدا برایم جدی نمی‌نمود و با تک کلنگ و باتوم تیغه را شروع کردم ولی پس از اندکی لزوم استفاده از تبر یخ دوم محرز شد و در اولین موقعیت استقرار مناسب، تبر یخ با تک باتوم جایگزین شد. در انتهای تیغه‌ها موقعیت مناسب چادر یک نفره وجود داشت و کمپ شب چهارم را برقرار نمودم.

شب در تماس با منزل عبور از بخش دوم برنامه اعلام شد و اینکه بازگشتی از طریق «انگمار» به «لاسم» انجام نخواهد شد و مرحله بعد پیمایش تا «سوزچال» خواهد بود.

### روز پنجم؛ یکشنبه ۹ بهمن ۱۴۰۱:

نیمه شب گذشته هوا منقلب شد و بارش خفیف برف با کمی باد تا صبح ادامه یافت به نحوی که از ساعت ۸ آماده بیرون آمدن از چادر بودم اما ساعتی طول کشید تا به شرایط دید مناسب شود و حدود ۹:۳۰ آماده حرکت شدم.

بارش زیاد نبود اما نمه برف تازه در عبور از برخی نقاط دقت زیادی می‌طلبید. پس از ساعتی مجددا شرایط ناپایدار با وزش باد نسبتا شدید آغاز شد و با فرصت‌های دید پیش آمده «دوبرار غربی» در باد شدید صعود شد.

با بازتر شدن هوا راهی «دوبرار شرقی» شدم. با وجود بادخورده بودن مسیر، عبور از برخی نقاط تیغهای دقت زیادی می‌طلبید و تا «دوبرار شرقی» کل خط‌الراس مستقیم از رو عبور شد.

«دوبرار شرقی» مجددا مه شدید غالب شد. برای چادر زدن زود بود اما با این دید محدود ادامه مسیر به صلاح نبود و تصمیم داشتم در اولین موقعیت چادر پیش رو چادر بزنم اما فرصت‌های دید ایجاد شده در میانه مه شدید شرایطی ایجاد کرد تا جای ممکن پیشروی کنم و به قله «سوزچال» که رسیدم دیگر کاملا هوا صاف اما با وزش شدید باد بود که عبور از قله فنی «سوزچال» را چالش برانگیز می‌کرد.

زیر قله فرعی ماقبل گردنه «سوزچال» در زمانی مناسب و موقعیتی نسبتا مناسب چادر را برقرار کرده و با توجه به بادگیر بودن محل، حسابی چادر را بلوک چین کردم و برای انجام روتین‌های شبانه و به امید هوای خوب فردا داخل چادر شدم.

## روز ششم؛ دوشنبه ۱۰ بهمن ۱۴۰۱:

امان از هوای بد. از نیمه شب دیشب، بارش سنگین برف همراه با وزش شدید باد آغاز شد و تنها حسن ماجرا چادری بود که خوب بلوک چینی و مهار شده بود، اما با این حال لازم بود گاهی ضربات وارده به چادر با بدن مهار می شد تا چادر آسیب نبیند.

صبح طبق روال همیشه به امید روبه راه شدن هوا روتین های صبحگاهی انجام شد اما نمودار کاهش فشار هوا نشان از ادامه وضعیت موجود و بدتر شدن شرایط را می داد. بهترین کار دیدن یک فیلم خوب بود تا گذر زمان و سرما را حس نکنم و در آن شرایط دیدن فیلم «آموندسن» با شرایط خاص حاکم بر آن همراه با چیپس خلالی انتخابی عالی بود.

نزدیک ظهر شده بود و بارش سنگین و باد ادامه داشت و برای تمیز کردن چادر و اطرافش از چادر خارج شدم تا چادر در برف مدفون نشود و این کار با توجه به شدت بارش یکبار دیگر در آخرین لحظات روز هم تکرار شد.

وارد چادر شدم. وضعیت کف چادر ناهموار شده بود و نیمه پایینی چادر، جایی که نیمه پایینی بدن قرار می گیرد در گودی فرو رفته بود. البته این چال اسکندرون در طی روز اقامتم داخل چادر را به جهت نشستن و اداره

نمودن اوضاع داخلی ساده‌تر می‌کرد، ریزش برف و مایعات و برفک مستقیم به چال اسکندرون هدایت و به راحتی جمع‌آوری و تخلیه می‌شد و به جهت سقف کوتاه چادر، وضعیت پیش‌آنده برای نشستن موقعیت بهتری برای سر و گردن فراهم می‌کرد.

تنها مشکل خوابیدن بودن که موقع خواب کفش‌ها را در چاله کنار هم چیدم و با کشیدن زیرانداز روی آن سطح مناسب خوابیدن هم فراهم شد و با انجام روتین‌های شبانه به امید هوای خوب فردا به خواب رفتم.

### **روز هفتم؛ سه شنبه ۱۱ بهمن ۱۴۰۱:**

زهی خیال باطل. از نیمه شب وضعیت وخیم‌تر از روز قبل شد و کاملاً چادر در فشار برف مچاله شده بود، آنچنان که امیدی به بهبود اوضاع نداشتم و نمودار کاهش فشار هم تایید کننده اوضاع بود، بنابراین تخت خوابیدم تا ساعت ۱۰.

پس از صرف صبحانه برای نجات چادر و خودم از چادر خارج شدم و در شرایطی سخت، یک برف‌روبی سنگین انجام دادم؛ شرایط آنقدر بد بود که مجالی برای تهیه فیلم و عکس نبود و بعد از اتمام برف‌روبی داخل چادر شدم.

در آن شرایط حتی نمی‌شد خارج چادر اقدام به قضای حاجت کرد و این موضوع قضای حاجت داخل چادری با سقفی کوتاه مشکلی بود که با سختی زیاد حلش کردم. یکبار دیگر آخر وقت برای برف‌روبی بیرون چادر رفتم و به امید هوای خوب فردا به خواب رفتم.

آن شب، شب بسیار سردی بود و دو مرتبه نیمه‌شب بیدار شدم و ظرف فلزی نیم لیتری آب داخل کیسه خواب را دومرتبه دیگر جوش آوردم تا پنجه پاها دچار مشکل نشود.

### روز هشتم؛ چهارشنبه ۱۲ بهمن ۱۴۰۱:

هوا صاف و آفتابی است اما حجم بالای برف تازه پودری و بادهای توفنده غوغایی برپا کرده که تنها راه چاره فرار از وضعیت موجود است.

با حجم برف تازه باریده شده طی ۴۸ ساعت گذشته ادامه خط‌الراس و تیغه‌های پیش رو در بخش دوم خط‌الراس به صلاح نیست، لذا تصمیم می‌گیرم پس از صعود «رخش ۱» به سمت «لاسم» به برنامه خاتمه دهم. موقعیت کمپ آنتن ندارد.

با سختی زیاد چادر را تمیز و جمع‌آوری کرده و پس از قضای حاجت قله فرعی پیش رو در باد شدید و حجم قابل توجه برف صعود شده و وارد جهنم باد گردنه «سوزچال» می‌شوم.

مجموعاً با کوله بیش از ۱۱۰ کیلو وزن دارم و این باد قادر به ازجاکن کردن نیست اما زحمت زیادی در حرکت ایجاد می‌کند و حجم بالایی از یخ را روی ریش و سبیل تشکیل می‌دهد.

در آن وانفسا پس از یک استراحت و نوشیدن کامل چای‌نبات داخل فلاسک وارد شیب تند قله «رخش ۱» شده و در شرایطی سخت «رخش ۱» که اخیراً به تابلویی با نام «سوزچال» مجهز شده! را صعود می‌کنم و پس از چند عکس، راهی می‌شوم.

باد بسیار شدید است اما چاره‌ای نیست و باید این بخش کوتاه از خط‌الراس را به سمت غرب رفته تا به ابتدای یال فرود نرمال به سمت «لاسم» رسید.

وارد یال نرمال می‌شوم و کمی ارتفاع کم می‌کنم. به خوبی آگاهم که این یال در انتها وارد تنگه‌ای با بهمن‌های سنگین شده و سپس برف‌کوبی سنگین دشت «لاسم» تا «لاسم» در پیش است، بنابراین از خوف



بهمن‌های سنگین تنگه، به سوی مسیر جایگزین که قبلا شناسایی کرده‌ام، به یال مجاور درحالیکه مسیر بادخورده است تراورس می‌کنم.

این یال در انتها به نزدیکی جاده مابین «لاسم» و روستای «زرمان» می‌رسد و با چند افت و خیز وارد جاده می‌شود. خیال خامی دارم که جاده باز است و با رسیدن به جاده با عمو حسن (آقای حسن فرامرزیپور) تماس می‌گیرم که دنبالم بیاید و مرا تا ماشینم در «پل مرغ» برساند!

کمی پایین‌تر یال سنگی می‌شود و جهت عدم درگیری با سنگ در آن باد شدید، تصمیم می‌گیرم که به یال نزدیک مجاور در شرق تراورس و در شرایطی مساعد به جاده برسم.

این تراورس بادخورده نیست و خطر بهمن دارد. تلاش می‌کنم با رعایت موارد لازم در عبور از بهمن، به سلامت عبور کنم اما نتیجه کار نشان داد وقت و فکر کافی برای عبور نگذاشتم و در یک کلام سهل‌انگاری کرده‌ام.

هنوز چند گام پیش نرفته‌ام که ناگهان توده‌های برف جدا شده و به راه افتاده و در کسری از ثانیه مرا در خود فرو برده، درحالیکه در تاریکی مطلق فرو رفته‌ام مرا به داخل دهلیز می‌کشد.

هر آنچه از بهمن آموخته‌ام مثل فیلم از جلوی چشمم عبور می‌کند، تمام تلاشم را به کار می‌گیرم تا مجاری تنفسی و دهان که کم مانده بود از برف پر شود، محفوظ بماند. وضعیت غیرقابل توصیفی است! در تاریکی مطلق بهمن مرا می‌غلتاند و می‌تاباند و هرچه می‌خواهد می‌کند و به هرکجا که می‌خواهد می‌کوباند و فقط خدا بود که مرا همراهی می‌کرد که لحظه‌ای احساس کردم تاریکی مطلق از بین رفته و فضا کمی روشن شده و چند ثانیه بعد متوقف شدم و هنوز زنده بودم.

خود را از زیر برف بیرون کشیدم و وقتی پایین تنه را بالا کشیدم مشاهده کردم که پای چپم از ناحیه ران شکسته و با چرخشی نزدیک سینه نشسته است!

از خطرات و عوارض شکستگی، خصوصا شکستگی ران آگاه بودم و به خوبی می‌دانستم شکستگی ران خطر خونریزی و آمبولی دارد که هر کدام به تنهایی عامل مرگ خواهد بود، بنابراین درحالی‌که پاها به سمت بالا و سر رو به پایین شیب بود و پشت به شیب بودم، بر روی کوله و رو به آسمان خوابیده، ظرف آب نیم لیتری داخل جیب را تا ته سرکشیدم و کمی وضعیتم بهتر شد.

در حالیکه در نیم تنه بالایی کاملاً کوفته بودم و محدودیت حرکتی داشتم، با احتیاط گوشی را از جیب گورتکس بیرون آورده و با توجه به نزدیکی منطقه به «رینه» و اعتمادی که به عمو حسن داشتم، طی تماس با عمو حسن حادثه پیش آمده را اعلام و با اعلام لوکیشن از روی جی پی اس دستی و اعلام موقعیت فیزیکی (جاده را می‌دیدم و به جاده نزدیک بودم) درخواست کمک کردم. عمو حسن گفت حادثه را به ۱۱۲ گزارش کنم تا برای امداد «رینه» ماموریت صادر شود.

با سختی زیاد با ۱۱۲ تماس حاصل شد و خانم اپراتور شرح حادثه را شنید و پس از ثبت مشخصات فردی و آدرس محل زندگی و لوکیشن حادثه مکالمه پایان یافت.

از آنجایی که شکستگی در صورت بی حرکت بودن درد نداشت و درد حاکم بر بالاتنه شامل کوفتگی‌ها و ضربات وارده به قفسه سینه هم ناتوان کننده نبود و بیشتر محدودیت حرکتی ایجاد کرده بود، آنقدر با خانم اپراتور محکم و بی ناراحتی گفتگو کردم که پیش خودم گفتم: «باور نمی‌کنه من دچار چنین حادثه‌ای شدم!»

بنابراین به یکی از دوستان خوب کوهنوردم، حسین آقای عزیز، زنگ زدم و ماجرا را شرح دادم و از ایشان خواستم با توجه به رابطه نزدیکی که با

آقای دکتر مساعدیان دارد، با ۱۱۲ تماس بگیرند و هویت من و حادثه پیش آمده را تایید کنند تا مبادا زمانی بابت انجام تحقیقات احتمالی تلف شود. ساعت حدود ۱۳:۳۰ بود و خیال خامی داشتم با توجه به اینکه جاده را می‌بینم تا غروب ماجرا خاتمه خواهد یافت، امان از خوش خیالی! پس از تماس‌های آقای دکتر مساعدیان و آقای رسول فرامرزیور عزیز، با منزل تماس گرفتم و به همسرم گفتم انتهای مسیر بازگشت پایم کمی شکسته و زمین گیر شده‌ام و منتظرم تا امداد برای کمک برسد و نگران نباشد که مشکل خاصی نیست.

ساعتی از اولین تماسم گذشته بود. مجدداً با عمو حسن تماس گرفتم و گفتم که بچه‌ها حرکت کرده‌اند. همچنان خوابیده بر پشت بودم و برای اینکه سرمای باد به جانم نفوذ نکند یک زیرانداز گونی داشتم که مثل پتو رویم کشیده بودم. عقابی روی سرم آمد و ظاهراً غذایش را پیدا نکرده بود چون بعد از چرخ زدنی پی کار خود رفت.

ساعتی دیگر گذشت و بی‌تاب شدم. چند بار به رسول فرامرزیور عزیز زنگ زدم و گفتم کجایین رسول جان، که بار اول گفتم در ترافیک جاده‌ایم و بار دیگر گفتم مشغول بستن زنجیر چرخ هستیم و مرتبه آخر خبر داد که جاده «لاسم» به دلیل برف سنگین بسته است و منتظر لودر

راهداری هستند که نهایتاً لودر توانسته بود تا «لاسم» را باز کند و قادر نشده بیش از آن پیشروی نماید.

گذشت تا اینکه حسین آقای عزیز مجدداً تماس گرفت و با زبان بی‌زبانی و در لفافه و خیلی غیرمستقیم به من فهماند امیرخان تا ۳-۴ روز آینده منتظر کمک نباش و حواست به خودت باشه!

گوشی آمد دستم. جفت باتوم که دستم بود و دستکش‌ها، یک تبر یخ و بیل برف و عینکم که کار سه‌گانه طبی، آفتابی و بوران را برایم داشت را بهمن با خود برده بود و بقیه لوازم و آذوقه همراهم بود اما به دلیل محدودیت‌های حرکتی قادر به استفاده از چادر و کیسه خواب نبودم.

یک جفت دستکش خیلی نازک پلار در آستین گورتکس داشتم و پوشیدم و درحالی‌که در مرکز بهمن هستم، با درد بسیار زیاد و آرام آرام خودم را به سمت شیب چرخاندم، با کلنگم لای پاها چاله‌ای کندم و آرام خودم را داخل چاله انداختم تا ترمز سرخوردن به پایین شیب باشد.

با درد و سختی زیاد کوله را از بدن آزاد و روی شیب مهار کردم و زیر انداز دولا شده را با سختی و درد زیاد زیر باسن و کمر قرار دادم تا بالاتنه مستقیم با برف درگیر نباشد.

با سختی و درد کوله را سمت چپم روی زمین خوابانده و روی زمین فیکس کردم. ته کوله جیبی کوچک مخصوص نگهداری روکش کوله است که چادر اضطراری ناجی جاساز کرده بودم، به راحتی خارجش کردم و از سوی دیگر روی زمین فیکس کردم.

حالا می‌توانستم با استفاده از اجاق گاز بالاتنه را گرم نگه دارم و با مصرف مایعات و غذای کافی امیدوار باشم تا اندام‌های انتهایی پایین تنه که دسترسی و توان مدیریتش را نداشته و زیر آسمان به خدا سپرده‌ام، از سرمازدگی حفظ شود.

کلنگ مهار شده بر روی برف، به عنوان سلاح دفاعی در دسترس بود. یک قوطی پلاستیکی را حدود ۳۰۰ گرم سوهان قم پر کرده بودم و این قوطی سوهان درجه یک قرار بود روحیه بخش و جایزه روزهای آخر خط‌الراس باشد.

کم کم شروع به خوردنش تا انتها نمودم تا انرژی از دست رفته برای شب سخت پیش رو بازیابی گردد، کمی باقی‌مانده خرما/ارده و باسلوق حاوی شیره انگور/گردو بمب‌های انرژی بود که برای رویارویی با شب اول خوردم.

اساسا در چنین برنامه‌هایی برنامه‌ریزی غذایی را طوری ترتیب می‌دهم تا غذا خوردن کاملا وابسته به اجاق نباشد و بدون اجاق و یا در شرایط خیلی سخت هم غذایی برای خوردن و زنده ماندن وجود داشته باشد که علاوه بر پرنرژی بودن، علاقه فراوانی هم به خوردنش داشته باشم و از آذوقه باقیمانده مستقل از اجاق علاوه بر سوهان، یک بسته ۲۵۰ گرمی حلواي خانگی، کمی خرما-ارده و نان و کالباس هنوز در کوله باقی بود که در روزهای بعد مصرف شد.

وقت برف آب کردن و تامین آب از دست رفته بدن بود که به ذهنم رسید: حالا برف آب کردم و مایعات خوردم، چگونه دفع ادرار کنم وقتی قادر به حرکت نیستم؟

و این معضلی بود که تا نیمه شب فکرم را مشغول کرده بود و نمی‌شد هم که بر خود ادرار کنم، چون یخ‌زدگی پس از آن خطرناک و شرایط را بحرانی‌تر می‌کرد.

نیمه شب یادم آمد داخل کیسه زباله‌ها یک بطری نیم لیتری آب معدنی دارم. کیسه زباله‌ها را از کوله بیرون آوردم و با سوراخ کردن انتهای بطری از آن به صورت قیف استفاده کردم و با هدایت ادرار به پهلوئ بدن آن را

مجاور بدن روی برف رها می‌کردم و چون گرم بود، برف را سوراخ می‌کرد و مستقیم پایین می‌رفت و زیر نشیمنگاهم پخش نمی‌شد.

خب مشکل شماره یک حل شد، حالا مانده بود معضل شماره دو دفع مدفوع که این یکی واقعا چاره نداشت؛ فعلا شرایطش پیش نیامده بود پس سعی کردم با خوردن خوراکی‌های مقوی و کم حجم به تاخیرش بیاورم. از این پس بود که با برف آب کردن روزی بیش از نیم لیتر آب گرم مخلوط با قرص جوشان ویتامین ث می‌نوشیدم.

اجاق را روشن کردم و مشغول گرم کردن خودم و خصوصا دست‌ها شدم. وزش باد برف‌هایی به شکل گرانول‌های یخی با خود می‌آورد و اطرافم و روی پاها تلمبار می‌کرد.

مدیریت پاها برایم امکانپذیر نبود. پای راست که حایل و نگهدارنده پای شکسته چپ شده بود زیر بود و خیلی زود در برف مدفون شد اما پای چپ که رو و خمیده و در دسترس‌تر بود را گهگاهی با دست برفروبی می‌کردم تا در برف مدفون نشود. برف‌های جمع شده در اطرافم را هم با فشار بدن فشرده می‌کردم تا موقعیت و سیستمی که پیاده کردم بهم نریزد.



تماس‌های متعددی به دلایل مختلف موجه و غیر موجه از سوی افراد مسئول و تیم‌های امداد حاضر در منطقه و خارج از منطقه انجام می‌شد و چون وضعیت استقرارم پایدار و ایمن نبود، با هر تماس مجبور بودم اجاق را خاموش کنم، و درحالی‌که در نوک انگشتان دست‌ها احساس سرمازدگی داشتم با سختی گوشی را از زیر لباس‌های نزدیک بدن خارج کرده تا بتوانم پاسخگو باشم و یا چند مرتبه درخواست نشانه روی هدلامپ به جهت‌هایی درخواست شد که معضل بزرگی بود.

باز باید اجاق را خاموش می‌کردم، دستم را درحالی‌که تقریباً فاقد دستکش است و نوک انگشتانش هم احساس سرمازدگی دارد برای حدود یک‌ربع تا نیم ساعت بیرون نگه می‌داشتم که شرایط را سخت‌تر می‌کرد و همه این‌ها در شرایطی اتفاق می‌افتاد که روشن کردن مجدد اجاق حداقل یک‌ساعت زمان می‌برد.

روشن شدن اجاق منوط به روشن شدن فندک‌های گازی با سیستم جرقه چخماقی‌ام بود. با اینکه سال‌هاست که برنامه‌های زمستانی را با فندک چخماقی اجرا می‌کنم و تاکنون هیچ مشکلی نبوده، آن شب‌ها گویا شرایط بسیار سختی حاکم بود، چون به صورت نرمال فندک خارج شده از جیب حتی جرقه هم نمی‌زد، چه رسد به اینکه روشن شود.

بنابراین دو فندق را مابین سینه و چسبیده به بدن زیر لباس‌ها می‌گذاشتم و زیپ گورتکس را می‌کشیدم. بعد از ساعتی اگر به اندازه کافی گرم شده بود فندق برای نهایتاً یک تا دو جرقه عمل می‌کرد که اگر این جرقه روشنش نمی‌کرد باید برای گرم شدنش بیشتر صبر می‌کردم.

خلاصه نیمه شب به بعد که دیگر تماس‌های تلفنی خاتمه می‌یافت، من بودم و هدلامپ روشن و این اجاق و حرارتی که از آن می‌گرفتم و دست‌ها را برای گرم ماندن و حفاظت از چادر روی شعله بود؛ گهگاه در چرت فرو رفتن همانا و نزدیک شدن شعله و یا چادر به شعله و سوختن و از چرت پریدن همانا که گاهی باعث خاموش شدن شعله می‌شد و باز همه چیز از نو. این روال زندگی من طی این دو شب بود.

امداد آن روز ظاهراً اینطور پیش رفته بود که یک تیم از طریق مسیر نرمال تابستانه اقدام به صعود می‌کنند تا بتوانند از بالای سر خود را به من برسانند که با تاریک شدن هوا و شرایط حاکم و عدم امکان پبشروی به دلیل محدودیت دید و خطر بهمن، تیم بازگشته و آقایان رسول فرامرزیور و داود لشکری در محل اقدام به حفر غار برفی و شبمانی می‌نمایند.

## روز نهم؛ پنجشنبه ۱۳ بهمن ۱۴۰۱:

در شرح موقعیت فیزیکی ام اینچنین شرح داده بودم که داخل دره‌ای هستم و بالای سرم خرسنگی دیده می‌شود و از بالا و اطراف جایی را نمی‌بینم (یعنی کسی هم از بالادست و اطراف مرا نمی‌بیند مگر به موقعیت من رسیده باشد). از روبرو جاده «لاسم» به «زرمان» را می‌بینم و موقعیتم دقیقاً مقابل جایی است که جاده به پشت تپه‌ای می‌رود (گردنه) و پس از آن جاده به تپه‌ای می‌رسد که دکلی روی آن واقع است و بعد از آن دکل، روستای «وزمان» است.

نخستین لحظات بامداد تیمی ۳ نفره از دوستان عزیزم از باشگاه همت شمیران تهران، آقایان: دکتر مهدی جباری، رضا دشتی و نوید چیدری که خود را با همراهی ناصر ظریفی عزیز به منطقه رسانده‌اند راهی مسیر تیم قبلی می‌شوند و در موقعیت غار برفی به هم می‌پیوندند و راهی بالادست می‌شوند اما علیرغم تلاشی سنگین و پرخطر در پایان روز موفق به یافتن من نشدند.

ظاهراً لوکیشنی که از روی جی پی اس اعلام نموده بودم برایشان قابل استفاده نبوده و در شرح موقعیت فیزیکی ام هم دچار سوء تفاهم شده و از موقعیت من دور شده و به سمت دکل رفته بودند که نهایتاً اوایل شب

از من خواستند تا به سمت دکل نور بیندازم تا موقعیتم را بیابند، نور انداختم و رویت کردنم را اعلام نمودند و عملیات آن شب پایان یافت.

تماس‌های افراد تازه وارد به منطقه ادامه داشت، از جمله تیم اسکی کوهستان آقای بیت‌اله سیرایی که موقعیتم و وضعیت بهمن‌های اطرافم را پرسیدند و آقای رضا زارعی که از هدفم برای در آن موقعیت قرار گرفتن سوال کردند که برایشان شرح دادم برنامه خط‌الراس بوده که به شرح بالا منتهی به حادثه شد و تماس‌های پی در پی عمو حسن که نگران بود و هر بار می‌پرسید: «امیر بچه‌ها بهت رسیدن؟» و هر بار پاسخ من منفی بود.

بعد از ظهر حدود ساعت ۱۵ اعلام کردند آماده باشم که هلی‌کوپتر قصد پرواز دارد، چادر ناجی را جمع کردم و سیستم استقرارم کلا برچیده شد. پای چپ که داخل برف مدفون بود را کمی آزاد کردم اما خیلی زود هوا منقلب شد و فهمیدم هلی‌کوپتر با این شرایط نمی‌آید، بنابراین با سختی زیاد تلاش کردم مجدداً سیستم قبلی را مستقر کنم اما به خوبی قبل نشد و باز من ماندم و شب سختی دیگر که حالا بارش برف هم اضافه شده بود.

خیلی زود برف زیادی اطرافم تلمبار شد و موقعیت استقرارم را سخت تر می کرد. برف همچون سنگری از پشت و پهلو اطرافم تلمبار شده بود و کاری جز فشار دادن بدن و فشردن کردنش از من ساخته نبود و از طرفی کمی پناه در برابر باد ایجاد می کرد که مناسب بود.

بارش برف همچنان ادامه داشت. گهگاه باد یا حرکات ناشی از درچرت فرو رفتن باعث خاموش شدن اجاق می شد و ساعتی برای روشن کردن مجدد وقت صرف می شد. آن شب خیلی سردتر بود و هر بار خاموش شدن اجاق برایم چالش بزرگی بود تا مجددا پس از ساعتی روشنش کنم.

حدود ساعت ۲-۳ نیمه شب بود که صدای شکست بهمن آمد، یا خدا! باز هم بهمن.

در لحظه ای خود را به من رساند و خوشبختانه سنگر برفی نجاتم داد و بهمن از بالای سرم عبور کرد. هر چند سنگین نبود ولی اگر می توانست در حد چند متر من را جابجا کند، همین جابجایی با توجه به مشکلات شکستگی و محدودیت های حرکتی می توانست برای من چالش برانگیز باشد که به خیر گذشت.

باید کاری می کردم. بارش ادامه داشت و من دقیقا در انتهای دهلیز و در مرکز بهمن بودم، مضاف بر اینکه این دو شب و خصوصا امشب از سمت

دهلیز سنگ هم می‌آمد و در این مدت چندین سنگ به کمر و شانه و حتی سرم برخورد کرده بود و دیگر ماندن در آن کانون خطر توجیه نداشت.

تلاش سختی کردم تا پای راست را که اکنون حدود ۳۰ سانت داخل برف مدفون شده بود را آزاد کنم. تصمیم داشتم کمی به طرفین بروم تا حداقل در مرکز بهمن بعدی نباشم.

کمی برف‌های تلمبارشده طرفین را تخریب کردم و باید نشیمنگاهم را حدود ۳۰ سانتی‌متر بالا می‌کشیدم تا بتوانم روی سطح شیب قرار گرفته و کم کم به سمت چپ دره متمایل شوم، اما نمی‌شد و تلاش بیشتر منجر به احساس درد شدید در پای شکسته و احساس جاری شدن خون شد که با قرار گرفتن در این وضعیت جابجایی را منتفی کردم تا وضعیت پاها بحرانی‌تر نشود و به امید خدا همانجا نشستم تا صبح.

### روز دهم؛ جمعه ۱۴ بهمن ۱۴۰۱:

خوابم برده بود. ساعت ۱۰ بود که بیدار شدم، چادر را کنار زدم و حجم برف باریده شده شب گذشته غافلگیرم کرد. مسیری که از روبرو به آقای سیرایی اعلام کرده بودم تا از آن طریق به من برسند، با این بارش دیشب دیگر قابل صعود نبود و بهمن داشت.

در طول جاده هم هیچ اثری دیده نمی‌شد. با این وضعیت با خودم گفتم امروز هم کسی نمی‌آید و اجاق را روشن نکردم تا بتوانم یک شب دیگر هم دوام بیاورم. ساعت حدود ۱۰ بود و برخلاف روال معمول هنوز کسی زنگ نزده بود. گوشی را درآوردم، بله باتری تمام شده بود.

روز اول حادثه باطری موبایلم یک خط شارژ داشت و همان موقع با باتری نو جایگزین کردم تا در حین مکالمات تماس قطع نشود و شاید بعدا هم موقعیت مناسبی برای تعویض باتری پیش نیاید و باتری مصرف شده را چسبیده به بدن بین سینه‌ها قرار داده بودم. باتری گرم شده بود و الان ۳ خط شارژ داشت. با رسول تماس گرفتم که گفت هلی‌کوپتر در راه است و آماده باشم، فقط تاکید کرد باید با تماس تلفنی به سمت خودم هدایتشان کنم.

وسایل را جمع کردم و خورده ریزهای مهم و ضروری را در جیب‌ها جاساز کردم، پای چپ که کاملا در قالب یخی مدفون شده بود را با کلنگ آزاد کردم و منتظر بودم تا بالاخره این فرشته آهنی خوش صدا، خرامان رسید و با هدایت تلفنی بالای سرم قرار گرفت.

علیرغم وجود بادهای جهشی و محدودیت دید برای خلبان (پودر برف زیادی بر اثر وجود هلی‌کوپتر در هوا درهم می‌پیچید) آقای داود لشکری

عزیز با وینچ پایین آمد و با طناب روی پایین تنه‌ام هارنس ساخت و اول من و بعد داود عزیز را با وینچ بالا کشیدند؛ آرامش اما با درد زیاد حاکم شد و عازم بیمارستان میلاد شدیم.

نتایج تصویربرداری‌ها نشان از شکستگی و خوردشدگی استخوان فمور شافت پای چپ (به قول خودمان قلم شدن استخوان ران) به اضافه شکستگی جزئی در لگن چپ، مو برداشتن مچ پای چپ و آرنج چپ می‌داد. خوشبختانه دردهای بالاتنه در پهلوها و قفسه سینه در حد کوفتگی بوده و شکستگی نداشت.

کلیه انگشتان پاها دچار سرمازدگی درجه ۲ و ۳ شده که وضعیت پای چپ به دلیل در دسترس بودن و مراقبت بیشتر به مراتب بسیار بهتر بود. نوک ۳ انگشت دست هم دچار سرمازدگی درجه ۲ شد که به زودی برطرف خواهد شد.

**پی‌نوشت‌ها:**

**۱: افراد حاضر عملیات نجات:**



مطابق با لیست گزارش شده از سوی فدراسیون کوهنوردی نفرات زیر در این عملیات نجات شرکت داشته‌اند که با عدم رعایت اولویت ذکر می‌نمایم:

از هلال احمر آقایان: داود لشکری، امیر حسین مهدوی، داریوش اکبری، محمد مرزبان، حسین کاشانی، میلاد مظلوم، رضا رستگار، محمد مهدوی، مجید قلی زاده، محمد خادم شیخ.

اسکی‌بازان کوهستان داوطلب آقایان: بیت‌اله سیرایی، قدیر اسدی، علی مدهوش، مهدی ملکی.

کوهنوردان داوطلب آقایان: مصطفی یزدی و رضا فرهنگداز از باشگاه بینالود نیشابور، دکتر مهدی جباریان و نوید چیدری و رضا دشتی از باشگاه همت شمیران تهران، رسول فرامرزیپور از رینه و مهدی کمالی از «لاسم».

کادر پرواز آقایان: کاپتان عباس گودرزی (خلبان)، سید حسن قاسمی (مهندس پرواز)، علیرضا حسین‌زاده (مهندس زمینی)، محمود کاظمی (کمک خلبان).

فدراسیون کوهنوردی آقایان: رضا زارعی، حسین امانی، دکتر حمید مساعدیان و خانم دکتر سمانه نگاه (هواشناسی).

تدارکات و پشتیبانی آقایان : حسن صادقی (راننده لوادر اداره راه)، حسن فرامرزیپور (ترابری)، علی موسوی (ترابری)، حسین تیموری و رضا فتحی (قرارگاه پلور)، رامین شاهروانی (رستوران آدم و حوا)، پورنامدار (فناوری اطلاعات) و اهالی محترم «لاسم».

از تلاش و جانفشانی تک تک عزیزان سپاسگزارم و جانم را مدیون تک تک عزیزان هستم.

در اینجا لازم است سپاسی ویژه از دوستان عزیزم آقایان: رسول فرامرزیپور، داود لشکری، دکتر مهدی جباریان، نوید چیدری، رضا دشتی، حسین عظیمی، ناصر ظریفی، علی خیرخواه و جناب سروان مهدی رازقی و سعید بنی عامریان داشته باشم که به شکل ویژه‌ای در امر نجاتم فعالیت داشتند.

همچنین مراتب سپاس خود را از دوستان عزیز باشگاه همت شمیران آقایان: امیر شرافتی، عباس بهرامی نیا، حامد ارشدی فر، بویه سادات نیا، مجتبی ساقیان و محمود آرین اعلام می‌دارم.

امیدوارم هرگز در چنین موقعیت‌هایی قرار نگیرند و برای همگی آرزوی تندرستی و سربلندی دارم.

همچنین کلیه عزیزانی که از راه دور پیگیر امور بوده و قدم مثبتی برداشتند سپاسگزاری خود را اعلام می‌دارم.

## ۲: تدارکات غذایی این برنامه:

سه بسته هشت تایی نان لواش سه‌نان، نیم کیلو کالباس خانگی، یک بسته چیپس خلالی، یک بسته پنیر مثلثی ۱۶ تایی، پنج بسته حلوا شگری تک‌نفره، دو بسته ۲۵۰ گرمی حلوا خانگی، سیصد گرم سوهان قم، نیم کیلو ترکیب خرما بی‌هسته و ارده، صد گرم خرما خشک، پنجاه گرم کشک گوسفندی، ۱۵ عدد قرص ویتامین سی، صد گرم پودر شربت، پنجاه گرم نسکافه، پنجاه گرم پودر کاکائو، یک بسته بیسکویت مادر، یک عدد کلوچه، یک مشت شکلات و چند عدد گز، دویست گرم باسلوق (شیره انگور و گردو)، یک مشت نبات، کمی نمک، بیست عدد چای کیسه‌ای، صد گرم قند، چهار بسته نودل، یک کنسرو جوجه کباب چیکا، یک کنسرو خورش فسنجان، یک برنج کنسروی، یک کنسرو بیف استراگانوف چیکا، سه کنسرو خوراک گوشت چیکا، یک مشت پسته خام، ترخینه خشک محلی سه وعده.

(خوراک گوشت و جوجه کباب به سبک آبگوشت با جوشاندن در نیم لیتر آب با نان میل می‌شد.)

در ارتباط با برنامه غذایی با توجه به طولانی بودن برنامه و احتمال کپک زدن نان، از نان بسته بندی شده کارخانه‌ای و بهداشتی استفاده شد. کلیه کنسروها دارای گواهینامه بهداشتی معتبر و مجوز تولید از وزارت بهداشت را دارند.

### ۳: تجهیزات و لوازم همراه:

کفش دو و نیم پوش، چهار جفت جوراب (یک جفت به پا و یک جفت یدک)، شلوار استرچ، شلوار وینداستاپر، شلوار گورتکس دوپوش، دستمال گردن، دو تا کلاه پلار، یک جفت دستکش گورتکس با لایه گرم پنج انگشتی، یک جفت دستکش پلار نازک پنج انگشتی، دو تا بلوز استرچ گرم، دو تا بلوز پلار و کاپشن گورتکس دوپوش.

لازم به ذکر است در چنین برنامه‌هایی از ابتدا کلیه لباس‌ها (غیر از یک جفت دستکش و یک جفت جوراب) همگی بر تنم است و با تنظیم سرعت و بادخور از تعریق احتمالی جلوگیری می‌کنم.

عینک آفتابی-طوفان-طبی سه کاره، عینک طبی و قاب عینک، کرم ضدآفتاب و ماتیک ضد آفتاب، شانه، آینه، مداد، دفتر یادداشت، چادر ارتفاع تک نفره تکپوش، چادر نجات، کیسه خواب پر، زیرانداز و گونی زیر چادر، جوراب پر، جت بویل، چهار کیسول متوسط، یک کیسول کوچک،

قاشق فلزی، ظرف آب فلزی نیم لیتری، یک ظرف آب معدنی نیم لیتری، فلاکس ۳۰۰ سی سی، کرامپون فیکسی، یک جفت باتوم، یک تبر یخ، یک کلنگ برف، یک تسمه ۱۶۰ و یک تسمه ۱۲۰ و یک تسمه ۸۰ سانتیمتری، یک جفت کارابین پیچ، روکش کوله، بیل برف، کیسه برف، فرچه، دوربین عکاسی، دوربین فیلمبرداری ورزشی و به تعداد لازم باطری یدکی، جی پی اس دستی با دو باطری داخلش + چهار عدد باتری لیتیومی یک بار مصرف یدکی، هدلامپ درجه یک با باطری شارژی، هدلامپ معمولی دم دستی با باتری شارژی، سوزن نخ، باند کشی، زانوبند، چسب زینک پهن، قرص سرماخوردگی، قرص معده، چسب زخم، دستمال کاغذی رولی، آچار، چاقو چند کاره، کبریت و فندک چخماقی-گازی، فندک اضافی، بند اضافی، ذره بین دو بل کوچک، موبایل ساده با باتری اضافه.

اعتقادی به پاوربانک ندارم؛ در صورت معیوب شدن کابل و یا مسدود شدن پورت‌ها با برف و ... برنامه را به چالش می کشد.

۴: اجرای برنامه‌هایی در این سطح حاصل سال‌ها فعالیت، خودآموزی، تجربه و اجرای برنامه‌های شاخص است. علاوه بر شرایط روحی، جسمی و فنی نفر اجرا کننده هر برنامه شرایط خاص خود را دارد لذا در

کوهنوردی کپی کردن از روی دست دیگران بدون در نظر گرفتن شرایط حاکم ممکن است نتایج خوبی به بار نیاورد.

۵: امیدوار بودم با بررسی ترک جی پی اس طول سقوط بهمین را بیابم و بدانم دقیقا چه بر سرم آمده که متاسفانه به دلیل سرمای شدید آن روز و باد شدید، بدون آنکه متوجه شوم جی پی اس ام در گردنه «سوزچال» خاموش شده بود و بعد از گردنه ترکی ثبت نشده بود.

۶: تعداد قابل توجهی (بیش از ۷۰۰ فریم) عکس از این برنامه تهیه شده تا گویای مسیر و شرایط حاکم باشد که تعداد قابل قبولی از میان شان انتخاب و در پیج اینستاگرامم به آدرس:

Instagram:@amirxxbahrami

در هایلایت «دوبرار» قابل دستیابی است. همچنین کلیپ‌های تهیه شده در دست ویرایش است و به زودی مستند تصویری پیمایش تهیه و از طریق پیج اینستاگرام اطلاع‌رسانی خواهد شد.

۷: جی پی اس دستی در انواع مختلف و با قابلیت‌های متفاوت مخصوص استفاده در طبیعت است، خصوصا اگر شرایط سخت و خشن باشد. هرگز جی پی اس موبایل نمی‌تواند جایگزین مناسبی برای جی پی اس دستی

باشد. بدانیم و آگاه باشیم کاربرد جی پی اس موبایل در حد کاربری شهری است.

۸: اساس امداد و نجات باید بر پایه اعتماد باشد. کسی که به هر دلیل قادر نیست به صحت وقوع حادثه گزارش شده اعتماد نماید مناسب فضای امداد و نجات نیست.

۹: در گزارش اولیه نام برخی قتل (سوزچال و رخس) محل بحث شده بود که با توجه به تذکر دوستان نسبت به اصلاح نامها اقدام نمودم.

۱۰: در انتها این برنامه به مانند همه برنامه‌های کوهنوردی قابل نقد و بررسی توسط اشخاص ذیصلاح (کوهنوردان باتجربه و کوهنوردان پیشکسوت) است و هرگونه اعلام نظر تخصصی می‌تواند برای جامعه کوهنوردی مفید واقع گردد.

با سپاس، کوهنورد آزاد امیر بهرامی

بهمن ۱۴۰۱







